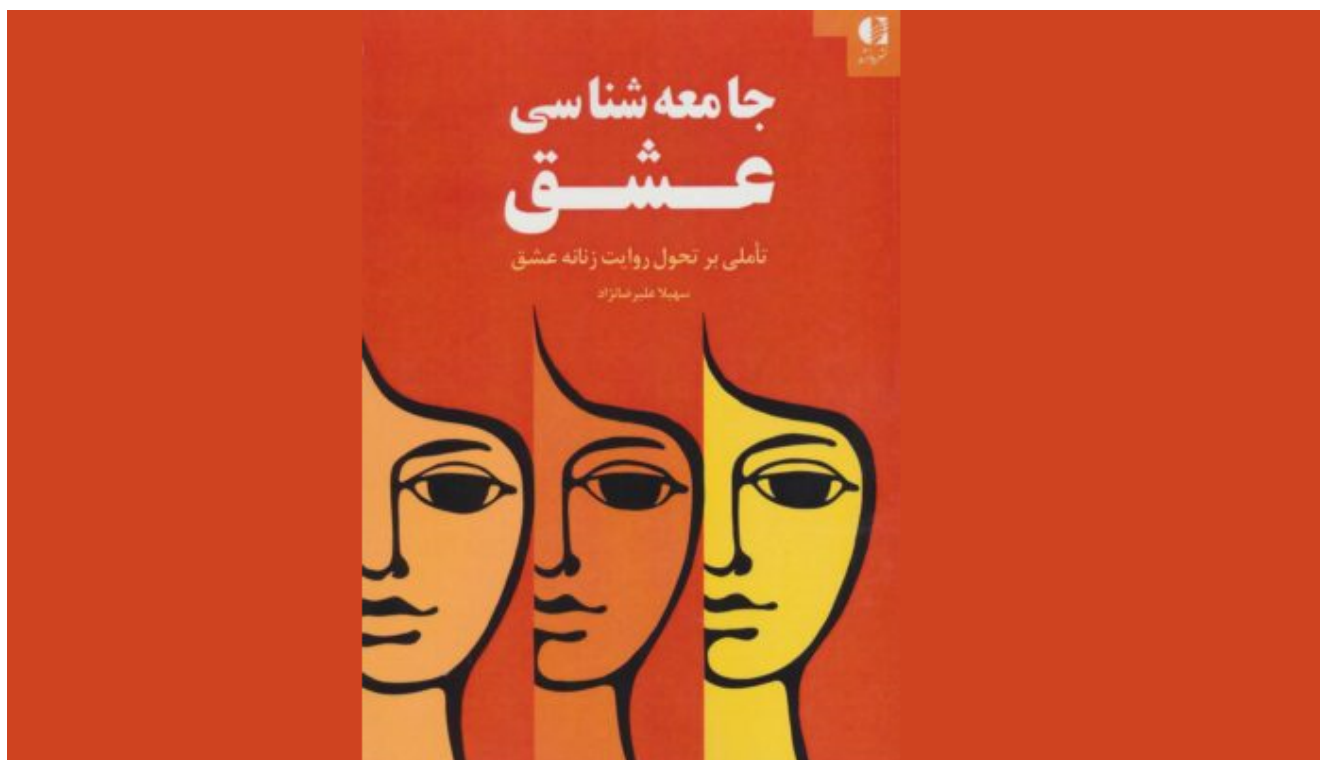


# نگاهی به کتاب تحول روایت زنانه عشق در ایران



نویسنده: نوشین احمدی خراسانی

نشریه آزادی اندیشه، شماره ۷، تیر ۹۸، صفحه ۴۰۱ تا ۴۱۹

دانلود نسخه پی دی اف



## درآمد:

عشق و عاشقی معمولاً یادآور روزگار جوانی است. اما نوجوانی و جوانی نسل من در میانه جنگ و دوران پس از جنگ سپری شد. در آن زمان به نوعی عادت کرده بودیم به کمبود همه چیز از جمله عشق‌های نوجوانانه. به همین سبب عشق‌های زمان ما برخلاف امروز، «کالایی کمیاب» محسوب می‌شد و اگر خوش‌شانس بودیم یک بار برای همیشه، اتفاق می‌افتاد. در آن روزگار مکتوبات در زمینه عشق هم به همین سیاق، کالایی کمیاب بود. شاید بتوان گفت بهترین کتابی که در زمان جوانی نسل من در مورد عشق، در دسترس‌مان بود، کتاب «هنر عشق‌ورزیدن» اریک فروم (روانشناس اجتماعی، روانکاو و فیلسوف آلمانی‌تبار) بود. اریک فروم در این کتاب، عشق‌ورزیدن را «هنر زندگی» معرفی می‌کرد و تلاش داشت تا خواننده را متقاعد کند که هنر عشق‌ورزیدن در همراهی با کوشش مداوم و روزانه به منظور ارتقاء و رشد شخصیت خود و معشوق است که می‌تواند به ثمر بنشیند و به شکست و بن‌بست گرفتار

نشود. به نظر او ما انسان‌ها برای عشق‌ورزی، نیاز به آموزش این هنر، هم در عمل و هم در نظر داریم. رویکرد زیبا و انسانی اریک فروم، نگاه من و لابد بسیاری از نسل مرا به مقوله عشق، شکل داد. جالب آن که این کتاب به همت «پوری سلطانی»، کتابدار برجسته و از پایه‌گذاران علوم کتابداری در ایران، به سال 1366 ترجمه و منتشر شد. خدمات ارزنده‌ی پوری سلطانی برای فرهنگ جامعه همواره برای نسل من قابل تحسین و الگوبرداری بود. همان زمان که کتاب هنر عشق‌ورزیدن را می‌خواندم متوجه شدم که زندگی عشقی پوری سلطانی خود داستانی شنیدنی دارد زیرا پوری درحالی که 23 سال بیشتر نداشت با تیرباران همسرش، مرتضی کیوان، در سال 1333، عشق زندگی‌اش را از دست می‌دهد. من هم نه تنها تحت تاثیر آموزه‌های اریک فروم قرار داشتم بلکه سبک عشق‌ورزی مترجم کتاب نیز مرا تحت تاثیر قرار داده بود؛ کسی که عشق را یکه و ازلی می‌دید و تا آخر عمر به اولین عشق‌اش مرتضی که شاعر و مبارزی سیاسی بود، وفادار ماند. در واقع برای این نسل، اگر عشق و عاشقی متصور بود، در قالب عشقی اسطوره‌ای معنا می‌یافت که یک‌بار در خانه هر کسی را می‌زد. اما برای نسل من که تحت تاثیر ارزش‌های ناشی از انقلاب، رشد یافته و در دوران کمبود جنگ، جوانی کرده و با اندیشه‌های اریک فروم عشق‌ورزی آموخته بود، عشق‌ورزیدن به معنای «ساختن» عشق بود، مانند همه چیزهای دیگری که باید می‌ساختیم. چرا که هیچ چیز حاضر و آماده‌ای برای «مصرف»، «لذت بردن» و... برای ما قابل تصور نبود و قرار بود هر داشته‌ای، حاصل دسترنج و تلاش‌مان باشد. اما با پایان جنگ و گسترش تدریجی مصرف‌گرایی در دهه 80 خورشیدی، سبک‌های عاشقی نیز به تدریج تحول پیدا کرد و دوران‌های مختلفی را از سر گذراند و اکنون در دهه 90 با گسترش اینترنت و شبکه‌های اجتماعی و گسترده شدن کانال‌ها و شبکه‌های متنوع ماهواره‌ای، ما با سبک‌های عشق‌ورزی با رنگ و بوی‌های متنوعی مواجه‌ایم. امروز عشق به صنعتی بزرگ تبدیل شده با روزهای خاص خود، (روز والنتاین) و با فیلم‌ها، کتاب‌ها، هدیه‌ها و مراسم ویژه‌اش. امروز به نظر می‌رسد جوانان به دنبال «مصرف» عاشقی هستند تا ساختن‌اش.

به هر حال جامعه ایران در دهه 90، در بسیاری از حوزه‌ها از جمله سبک‌های عاشقی با دهه‌های پیش از خود، قابل قیاس نیست. شاید جدیدترین رمان بلقیس سلیمانی «آن مادران، این دختران» که همین امسال (1397) منتشر شده، توانسته باشد تغییر و دگرگونی ارزش‌ها میان نسل پیش و نسل کنونی را در قالب داستانی پرکشش، به تصویر کشد. رمانی که محورش زندگی مادری است که یکه و تنها از شهرستان به تهران می‌آید تا بتواند دخترش را پس از مرگ شوهرش، به تنهایی و البته با رنج فراوان بزرگ کند. با این حال در پایان‌بندی داستان، «انتخاب» دختر، به حدی تکان‌دهنده و نامنتظر است که خواننده را تا مدت‌ها به فکر فرو می‌برد که این شکاف عمیق میان ارزش‌های عاشقانه‌ی مادر با دخترش، چه‌گونه! به‌وجود آمده است؟

به هر صورت همان‌طور که امروز سبک‌های عاشقی در میان جوانان گسترش و تنوع یافته است، آثار متنوع‌تر و بیشتری نیز در زمینه عشق‌ورزی منتشر می‌شود. به طوری که در دهه 90 ما شاهد انتشار کتاب‌هایی هستیم که به طور جدی‌تری به موضوع عشق می‌پردازند. با این وجود، اغلب این آثار، از زاویه روانشناسی و یا فلسفی به موضوع پرداخته‌اند. در واقع تعداد کتاب‌هایی که با رویکردی جامعه‌شناختی به موضوع عشق پرداخته‌اند اندک‌شمارند. شاید بتوان گفت اولین اثری که با این رویکرد منتشر شده کتاب «عشق سیال در باب ناپایداری پیوندهای انسانی»، نوشته زیگمونت باومن، جامعه‌شناس پسا مدرن باشد که با ترجمه عرفان ثابتی در سال 1384 منتشر شد. البته پس از آن به نظر نمی‌آید تا دهه اخیر، کتابی از

زاویه جامعه‌شناسانه منتشر شده باشد، تا این که کتاب «پازل‌های عشق: یادداشت‌هایی در حوزه جامعه‌شناسی عشق و احساس» توسط مهرداد ناظری در سال 1394 به بازار نشر آمد. و پس از آن نیز کتاب «نظریه‌های جامعه‌شناسی احساسات»، نوشته جانان. اچ. ترنر با ترجمه‌ی ابوالفضل رضانی و نادره شریفیان ثانی در سال 1395 به صورت دیجیتالی منتشر شد.

در واقع پرداختن از زاویه‌ای جامعه‌شناسانه به موضوع عشق در کشور ما رویکردی تازه است. به طوری که در اسفندماه 1391، انجمن جامعه‌شناسی ایران، برای نخستین بار گروه «جامعه‌شناسی احساسات» را به مدیریت فرح ترکمان شکل می‌دهد. این درحالی است که در غرب «جامعه‌شناسی احساسات» از اواخر سال 1970 به عنوان یکی از حوزه‌های جامعه‌شناسی مطرح شد. با این عنوان که «عشق به مثابه احساس، به رغم ویژگی‌های جسمانی آن، فرد را به دیگری که موضوع این احساس هستند مرتبط می‌کند و از این رو، بُعدی اجتماعی - فرهنگی دارد. مفهوم عشق و تجربه عاشقی کاملاً تحت تأثیر گفتمان‌های حاکم بر جامعه و وضعیت اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی هر دوران خاص است. عشق اگرچه در نگاه اول فردی‌ترین عاطفه و احساسات می‌نماید اما کاملاً متأثر از شرایط اجتماعی است... با توجه به تعامل بین فرد و ساخت، ظرفیت افراد برای عاشق‌شدن به مثابه یک ویژگی اجتماعی شکل می‌گیرد.»

طی سال‌های اخیر نه تنها شاهد افزایش اظهارنظرهای جامعه‌شناسانه در رابطه با عشق، و نیز گسترش برگزاری نشست‌ها، کارگاه‌ها و گفتگوها در عرصه عمومی در این رابطه هستیم، بلکه در همین دو سال گذشته (1396-97) با انتشار حداقل چهار کتاب درباره جامعه‌شناسی عشق که همگی آن‌ها تألیف هستند، مواجه‌ایم که این نشان از اقبال جامعه‌شناسان به این موضوع دارد. یکی از این کتاب‌ها «عشق در جوامع نوین: تبیین جامعه‌شناختی» توسط عادل ابراهیمی لویه و سلیمان میرزایی راجعونی نوشته شده و در 264 صفحه در سال 1396 منتشر شده است. این کتاب در پنج فصل با عناوین «انواع عشق و عاشق شدن»، «نظریات اجتماعی عشق و ازدواج»، «فهم جامعه‌شناختی روابط عاشقی در مدرنیته متأخر»، «تحول بزرگ عشق و پیدایش بازارهای ازدواج»، «عشق امری شخصی یا سیاسی؟» تبیین شده است. نویسندگان در مقدمه کتاب آورده‌اند: «آنچه در کانون توجه مؤلفان کتاب حاضر قرار داشته، بررسی بستر اجتماعی - تاریخی ظهور نوع خاصی از عشق به نام عشق رمانتیک و پیامدهای آن طی سه قرن اخیر در جوامع نوین بوده است.»

کتاب دیگر، «جامعه‌شناسی عشق» نوشته علی طلوعی است که در سال 1397 توسط نشر جامعه‌شناسان در 384 صفحه منتشر شده است. این کتاب که در چهار بخش تنظیم شده، برخلاف عنوان‌اش در سه فصل اول از رویکردی اسطوره‌ای و دینی و سپس ادبی و عرفانی و فلسفی به عشق می‌پردازد و تنها در فصل آخر است که از زاویه‌ای جامعه‌شناسانه عشق را مورد بررسی قرار می‌دهد. هر چند نویسنده تلاش می‌کند در این فصل نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی مانند نظریه مبادله، نظریه تضاد، نظریه کنش متقابل نمادین، و همچنین نظریه‌های انتقادی در این حوزه را مطرح سازد، اما در مجموع نمی‌تواند انتظار خواننده را از یک کتابی با عنوان «جامعه‌شناسی عشق» به‌خوبی برآورده سازد.

نکوهش عشق: نگاهی به واقعیت زیست اجتماعی عشق»، کتاب دیگری است که در سال 1397 منتشر شده که در آن علی عربی در 132 صفحه به جنبه‌های اجتماعی عشق می‌پردازد. نویسنده این کتاب معتقد

است: «آنچه ما حقیقت‌های متفاوت از عشق در گنجیه فرهنگی خود انباشته‌ایم در بسیاری از موارد به خاطر عدم شناخت کافی از واقعیت زیست اجتماعی بوده است که سبب شده تا حقیقتی آرمانی و دست نیافتنی از عشق در فرهنگ انسانی متبلور گردد. تبلوری که افراد جامعه همواره در تب و تاب جستجو و رسیدن به آن بی‌قرارند و گویی دست‌یابی به آن جز با دردی جانکاه و غمناک میسر نیست.»

و در نهایت کتاب «جامعه‌شناسی عشق: تأملی بر تحول روایت زنانه عشق» نوشته سهیلا علیرضانژاد که توسط نشر دانه در سال 1397 در 392 صفحه منتشر شده است که معرفی و بررسی آن، موضوع نوشته حاضر است. از سهیلا علیرضانژاد پیش از این، دو کتاب دیگر منتشر شده است. هر چند موضوع آن دو کتاب، در حوزه زنان نیست، با این وجود اما سهیلا علیرضانژاد دارای مقالات پژوهشی متعددی در حوزه زنان است.

## روایت‌های زنانه عشق

اما دو ویژگی منحصربه‌فرد، کتاب «جامعه‌شناسی عشق» نوشته سهیلا علیرضانژاد را با کتاب‌های دیگر در این حوزه، متفاوت می‌کند. نخست آن که تمرکز این کتاب بر روایت‌های زنانه از عشق است. دوم، این کتاب صرفاً به تحلیل نظریه‌های مختلف در این باب نمی‌پردازد بلکه کتابی است مبتنی بر تحقیق که پژوهشگر نه صرفاً با «نمونه‌گیری تئوریک» (ص 22) بلکه با «نمونه‌گیری هدفمند» در میان زنان تحصیل‌کرده و شاغل تهرانی، و با روش «پژوهش مردم‌نگاری» (ص 25) انجام داده است. از این رو شاید بتوان گفت این اثر، نخستین کتاب پژوهشی در مورد روایت و ذهنیت بخشی از زنان ایران نسبت به عشق است که به این موضوع در نسل‌های گوناگون می‌پردازد؛ گرچه در مورد چند و چون روابط میان جوانان و سبک‌های عشق‌ورزی آنان، تاکنون تحقیقات بسیاری انجام گرفته و پایان‌نامه‌های گوناگونی نیز عمدتاً با رویکردی روان‌شناسانه در دانشگاه‌ها انجام گرفته است، و اغلب به صورت مقاله در فصلنامه‌های پژوهشی منتشر شده است. برای نمونه «مطالعه‌ای در بین دانشجویان دانشگاه شهید چمران اهواز» در سال 1391 تهیه شده که نویسنده در کتاب خود به آن ارجاع می‌دهد و نشان می‌دهد که: «سبک عشق‌ورزی دختران و پسران متفاوت است... زنان شرکت‌کننده در آن پژوهش، بیشتر به (سبک عشق‌ورزی منطقی و عقلانی گرایش دارند تا عشق هیجانی و احساسی.» (ص 106)

کتاب «جامعه‌شناسی عشق، تأملی بر تحول روایت زنانه عشق» حاصل 46 مصاحبه با زنان شاغل و تحصیل‌کرده تهرانی (با مدرک حداقل کارشناسی تا دکترا) «از متولدین دهه 1320 تا پایان دهه 1360 شمسی» (ص 22) است، اما مصاحبه‌ها در مجموع با زنانی از سنین بین 30 تا 60 ساله است (هرچند دو مصاحبه هم با دو زن 24 ساله و 71 ساله، و دو مصاحبه با زنانی 29 ساله هم به چشم می‌خورد). از آنجایی که این پژوهش از سال 1384 تا زمان انتشار کتاب به درازا کشیده و مصاحبه با اکثر زنان در چند نوبت و با فاصله‌ی سالیان انجام شده، بنابراین مصاحبه‌شوندگان که گاه در ابتدای پژوهش، مجرد یا متأهل یا متارکه کرده بودند، چند سال بعد در اواخر کار پژوهش، برخی از آنان وضعیت تأهل‌شان تغییر کرده است.

یکی از حوزه‌های مهم مطالعه‌ی عشق در میان جامعه‌شناسان، «روایت‌شناسی عشق» است که به نظر می‌رسد پژوهش سهیلا علیرضانژاد نیز در این حوزه قابل بررسی است. او کتاب‌اش را در 9 فصل تنظیم

کرده با عناوین: «فصل اول: مسأله چیست»، «فصل دوم: عواطف اجتماعی»، «فصل سوم: نظریات پیرامون تحول مفهوم عشق»، «فصل چهارم: زن، جنس عاطفی»، «فصل پنجم: تحول مفهوم عشق»، «فصل ششم: عواطف همراه عشق»، «فصل هفتم: عشق و قدرت»، «فصل هشتم: عشق به مثابه تقدیر» و «در نهایت «فصل نهم: عشق و ازدواج».

نویسنده هدف پژوهش‌اش را چنین بیان می‌کند: «در این تجربه علمی که بیش از یک دهه از عمر پژوهش‌گر را به خود اختصاص داد، تلاش شده است تا به این پرسش ساده پاسخ گفته شود که برای زنان مشارکت‌کننده در این پژوهش که به دلیل دسترسی به عناصر مدرن اشتغال و تحصیلات دانشگاهی، انتظار می‌رود که عاقلانه اندیشه‌ورزی نموده و با توانمندی زندگی خود را اداره کنند، عشق به چه (معناست؟ از عشق چه مراد می‌کنند و چه انتظار دارند؟) (ص 21)

## روند تغییر سبک‌های عشق‌ورزی در میان نسل‌های مختلف

هر چند سیاست‌های رسمی و قوانین حاکم بر زندگی زنان در طول 40-50 ساله گذشته تغییر زیادی نکرده و گاه‌ها حتی عقب‌گرد داشته، اما زندگی نسل من به عنوان زن، نسبت به نسل مادران‌مان دستخوش تحول شده همان‌طور که سبک زندگی دختران‌مان نسبت به ما، تغییرات بسیاری را به خود دیده است. یکی از این حوزه‌های تغییر، سبک‌های عشق‌ورزی در نسل‌های گوناگون زنان است. کتاب پژوهشی سهیلا علی‌رضانژاد هر چند نسل جدید زنان یعنی متولدین دهه 70 به بعد را در بر نمی‌گیرد (و بنابراین در این پژوهش رویکرد متفاوت عشق‌ورزی نسل بیست‌ساله‌ی امروز دیده نمی‌شود) اما روند این تغییرات را از خلال مصاحبه‌هایی که با زنان مشارکت‌کننده در این پژوهش انجام داده، به‌خوبی نشان می‌دهد. از این زاویه در ادامه تلاش می‌کنم در حد بضاعت، جمع‌بندی مختصری از مهم‌ترین عوامل و روندهای تاثیرگذاری که سهیلا علی‌رضانژاد در رویکرد و ذهنیت زنان از نسل‌های مختلف در مورد عشق به تفصیل بیان کرده، در اختیار خواننده قرار دهم:

تغییر عشق از عنصری خطرناک به ضرورتی برای زندگی و ازدواج: زمانی در دوره مادران ما، - 1 عشق عنصری مدموم و شورشی علیه نهاد خانواده قلمداد می‌شد، خطری که باید از آن پرهیز می‌شد. ولی به تدریج در دوران ما روابط عاشقانه و عشق به عنصری ضروری برای شروع زندگی خانوادگی تبدیل شد. امروز اما با ناپایداری هرچه بیشتر پیوندهای عاشقانه، به نظر می‌رسد دوباره عشق، از زاویه‌ای دیگر به‌عنوان خطری برای نهاد خانواده و شورشی علیه آن تعبیر می‌شود. در واقع این پژوهش نشان می‌دهد که در میان متولدین دهه 40 و پیش از آن نیز عشق به عنوان خطر و دام مطرح بود: «از یک سو گروهی از زنان مشارکت‌کننده در این پژوهش، عشق را به مثابه امری ضروری در ازدواج دانسته و بر این باورند که لزوماً باید این احساس از پیش از ازدواج آغاز شده باشد. در مقابل گروه دیگری عشق را برای ازدواج بسیار مضر تلقی می‌کنند. طیبه و خدیجه (هر دو 52 ساله) از جمله کسانی بودند که عشق را برای ازدواج مفید ندانسته و حتی آن را خطرناک تلقی می‌کردند» (ص 322) و یا «یلدا [56 ساله] به نسلی تعقل داشت که عشق را یک عیب می‌دانستند.» درحالی که «از نظر آرمش که در هنگام اولین مصاحبه 28 ساله بود... عشق همه‌چیز را جذاب‌تر می‌کند» (ص 161) و «آن را امری ضروری در ازدواج بر می‌شمرد». (ص 322) هر چند به نظر می‌رسد هنوز نابرابری‌های موجود جنسیتی در عشق و بدبینی نسبت به آن و تضادش با نهاد خانواده سبب شده است که گرایشی هرچند ضعیف در میان نسل جدید به

ازدواج سنتی هم دیده شود: «به نظر می‌رسد که برای طیف نه‌چندان کوچکی از زنان جوان مشارکت‌کننده در این پژوهش... درگیر شدن در یک ازدواج سنتی، شرایط آسان‌تری را به نسبت یک (عشق رمانتیک به همراه دارد)» (ص 305)

تغییر در انتظارات از عشق و ازدواج: تحولات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و نیز افزایش آگاهی و - 2 رویکرد برابری‌خواهی در میان زنان، سبب تغییراتی در نقش‌های زنانه و مردانه شده است که این‌ها همه می‌تواند در رابطه‌ی عاشقانه، بر نقش فاعلیت زنان و انتظارشان از معشوق، تاثیر بگذارد. از جمله آن که زنان نسل جدیدتر در این پژوهش می‌گویند، انتظارشان از معشوق صرفاً «ساختن خانه‌ای» برای آنان نیست بلکه خواهان «احترام به خواسته‌های آنان و رشدشان در این خانه» و «آزادی برای یک زندگی مستقل» (ص 111) هستند. در واقع امروزه روز زنان، خانواده را نه لزوماً جایی برای خدمات‌رسانی به آن، بلکه مکانی برای پرورش استعدادهاى هم‌ی اعضای خانواده - از جمله خودشان - قلمداد می‌کنند. در مجموع می‌توان گفت: «درک از عشق، تجربه‌ی عاشقانه، و همچنین انتظارات از عاشق و معشوق در بین این نسل‌ها در حد زیادی از هم متفاوت است. به نظر می‌رسد که هرچه به سمت متولدین دهه‌ی شصت و هفتاد حرکت می‌کنیم، با دگرگونی یا ایجاد ابهام در نقش‌های زنانه و مردانه، انتظار افراد از عشق، عاشق و معشوق و نیز آیین‌های مهرورزی مواجه می‌شویم.» (ص 154) از زاویه‌ای دیگر، اساساً در میان نسل جدید، مفهوم عشق در حال تغییر است: «تغییر در عشق به مثابه تغییر در تأکید از فرد به رابطه در حد زیادی در زنان جوان تر (متولدین نیمه دهه پنجاه به بعد) مشاهده می‌شود.» (ص 370) از سویی نویسنده در مورد نحوه‌ی نگاه زنان به عشق سنتی و رابطه مدرن می‌گوید: «زنان ممکن است که عشق سنتی را بخواهند، اما آن‌ها رابطه‌ی سنتی را نمی‌خواهند. این جمله بسیار مهم است و بخش بزرگی از واقعیت زندگی عاشقانه زنان مشارکت‌کننده در این پژوهش را به نمایش می‌گذارد. دوگانه‌ی عشق (سنتی / روابط مدرن است که آنان را به دنبال خود می‌کشد.» (ص 110)

افزایش اهمیت رابطه جنسی در عشق: اگر در گذشته و برای نسل مادران، رابطه جنسی، رابطه -3 مذمومی بود که عمدتاً برای «ارضاء تمایلات مردان و تولید مثل» به کار می‌آمد اما امروز با افزایش آگاهی زنان از تن و جسم خود، رابطه جنسی به موضوع مهمی در رابطه میان دختران و پسران تبدیل شده است. افزایش طلاق‌ها به خاطر ناتوانی در «مسایل جنسی»، گسترش کارگاه‌ها، مشاوره‌ها و کلینیک‌های سکس‌تراپی و... همه و همه نشانه‌ی آن است که نه تنها برای مردان که برای زنان نیز رابطه جنسی به موضوعی مهم تبدیل شده است و از پایه‌های مهم عشق‌ورزی در دوره معاصر به‌شمار می‌آید. از این روست که «در خلال این پژوهش بسیاری از شرکت‌کنندگان در پژوهش درباره تغییر ماهیت آن [عشق] در طول زمان سخن می‌گویند. به‌زعم بسیاری از آنان عشق در زمان کنونی ابعادی به‌شدت جسمی پیدا کرده است... در این باره هانیه [45 ساله، متأهل، کارشناسی] تاکید می‌کند که جسم در دوستی‌ها و عشق‌های دوره‌ی سنی آنان نقشی اساسی ایفا نمی‌کرد اما در زندگی دختران جوان‌تر عشق بیشتر جنبه‌ی جسمی دارد.» (ص 81) چرا که از نظر هانیه «هرگونه رابطه جسمانی، عشق را نابود می‌کند» (ص 159) گیسو که 47 سال سن دارد «ابعاد جسمانی عشق را مدر نظر قرار می‌دهد اما آن را ناپایدار می‌داند» (ص 158) اما از نظر سنبل که 32 ساله است و به نسل جدید زنان تعلق دارد «عشق با (رابطه‌ی جنسی شناخته می‌شود.» (ص 203)

کاهش طول زمان و عمق عاشقی: بسیاری از پژوهش‌هایی که در رابطه با طول عمر عاشقی در -4

کشورهای دیگر انجام گرفته نشان می‌دهد که میل جنسی و عشق آتشین در طول زمان در رابطه‌ی عاشقانه به تدریج کاستی می‌گیرد. نویسنده کتاب «جامعه‌شناسی عشق» در همین رابطه می‌نویسد: «مشاهدات این پژوهش نشان داده است که در زنان جوان‌تر احتمال کاهش عمر ازدواج بیش از زنان مسن‌تر است، حتی در شرایطی که هر دو گروه با عشق وارد ازدواج شده باشند. مشاهدات این پژوهش هم چنین روندی را به نمایش می‌گذارد که ضمن افزایش میزان روابط عاشقانه، طول زمان و عمق این عاطفه، کاهش می‌یابد.» (ص 294) از این رو «ظاهراً در ازدواج مبتنی بر عشق، با کاهش احساس عاشقانه در یکی از طرفین، امکان پایان یافتن ازدواج ایجاد می‌شود.» (ص 329) در مجموع می‌توان گفت: «با ضروری شدن عشق، توجه به طلاق و جدایی نیز فزونی یافته و به تدریج پایداری ازدواج، قربانی (اهمیت عشق در زندگی می‌شود... این امر طلاق را به امری طبیعی در جامعه تبدیل می‌کند.» (ص 370)

کاهش اهمیت تعهد و افزایش لذت‌جویی: در دنیای امروز با حضور مؤثر اینترنت و شبکه‌های - 5 اجتماعی گسترده، و عشق‌هایی که در دنیای مجازی شکل می‌گیرند، افزایش لذت‌جویی در هر حوزه‌ای از اهمیت زیادی برخوردار شده و عشق به عنوان نوعی لذت‌گرایی محسوب می‌شود. همان‌طور که در گذشته «غذا خوردن» با هدف امکان انجام کار، و تداوم زندگی محسوب می‌شد و امروز به نوعی «لذت‌جویی» نیز تبدیل شده، عشق هم صرفاً برای تشکیل خانواده به حساب نمی‌آید بلکه به نوعی خانواده استقلال‌یافته و اغلب به عنصری برای «لذت‌جویی» نیز تبدیل شده است هم از این روست که کوتاه مدت‌تر، و با کاهش اهمیت تعهد، روبه‌رو شده است. در جامعه ما نیز چنین روندی کم و بیش در جریان است، به طوری که نویسنده کتاب جامعه‌شناسی عشق می‌نویسد: «تعدادی از بانوانی که در این پژوهش مشارکت کردند، به دنبال خوشبختی بودند... اما برای بسیاری از بانوان جوان‌تر، آن چه که جستجو می‌کنند خوشبختی نیست، آنان می‌خواهند خوش بگذرد.» (ص 352) نویسنده همچنین در مورد کاهش اهمیت تعهد نیز می‌نویسد: «روابط پیرامون عشق به سمت هرچه کوتاه‌تر شدن پیش می‌رود... و (اهمیت تعهد در عشق کاهش یافته اما نقش رضایت در رابطه عاشقانه افزایش می‌یابد.» (ص 370)

افزایش نقش اینترنت در عاشقی و نحوه‌ی جدایی: «برای زنان ایرانی که در دهه‌های بیست، سی، - 6 چهل، و حتی تا نیمه پنجاه متولد شدند، فضای مجازی وجود یا معنایی نداشت. آنان عشق را در پیرامون خود جستجو می‌کردند، روابط اجتماعی آنان تعریف شده و محدود بود زیرا دسترسی‌شان حتی به تلفن‌های ثابت نیز محدود بود. بدین ترتیب آنان قادر به کشیدن فضاهای اجتماعی به سوی فضای خصوصی خانه، که محل اصلی استقرارشان محسوب می‌شد نبودند... اما برای زنانی که در نیمه دهه پنجاه شمسی متولد شدند، ظهور تلفن همراه، به مثابه عاملی تسهیل‌کننده برای گسترش عرصه‌های برقراری رابطه‌های عاشقانه مطرح بوده است. در واقع هرچه به اواخر دهه پنجاه نزدیک‌تر می‌شویم فضای مجازی، اینترنت، ایمیل، وبلاگ‌ها، شبکه‌های دوست‌یابی و به‌تازگی شبکه‌های اجتماعی همه آن چیزی که کاستلز تحت عنوان منظومه اینترنت می‌نامد، به مثابه عرصه‌ای برای... شریک شدن تنهایی خود با یکدیگر مطرح است. زنان در این دوره در پی پایان دادن به غربتی که از آن در رنج بودند به فضای غریب مجازی نزدیک شدند» (ص 90) برای نمونه می‌توان به تجربه شیرین، شب‌نم، اعظم، فریمه که همگی 31 ساله و مجرد هستند اشاره کرد که در اینترنت تجربه عشق را داشته‌اند. در ادامه نویسنده به تأثیر «فضای مجازی بر نحوه‌ی جدا شدن عشاق» (ص 93) می‌پردازد و درباره‌ی سختی‌های بیشتر جدایی در فضای مجازی می‌نویسد: «به نظر می‌رسد دنیای مجازی ضمن این که از سویی پایان رابطه را به شدت آسان کرده

است، اما از سوی دیگر آن را به فرآیندی سخت و رنج‌آور تبدیل می‌کند...» (ص 94) چرا که هنگامی که فرد در حال خوگردن با نبود معشوق است، هر روز با بمبارانی از اخبار درباره او در فضای مجازی مواجه می‌گردد و طبعاً رنج جدایی را برایش طولانی‌تر می‌سازد.

افزایش گرایش به عشق‌های متعدد در طول زندگی: هر چند به نظر می‌رسد «بسیاری از [زنان - 7 مشارکت‌کننده در پژوهش] به عشق به مثابه پدیده‌ای ذاتی می‌نگریستند، همین امر موجب می‌شد که برخی از آنان پس از اولین تجربه‌ای که نام آن را عشق گذاشته بودند از هرگونه تلاش مجدد خودداری کنند.» (ص 152) اما به رغم این مسئله ما شاهد آن هستیم که در نسل جدید، تجربه چند عشق در امتداد هم (و نه لزوماً همزمان با هم) ظهور کرده است، به طوری که برخی از مشارکت‌کنندگان در همین پژوهش که عمدتاً در دهه 60 متولد شده‌اند در بازگویی تجربه زیسته‌شان به موارد متعدد عاشقی‌شان اشاره می‌کنند.

عشق‌ورزی‌هایی به سبک مردانه، ظهور گرایشی در نسل جدید زنان: در میان متولدین دهه 60 و 70 - 8 و حتا جوان‌تر، گرایش رو به افزایش برای تجربه‌کردن «عشق‌های کوتاه‌مدت‌تر، کم‌تر متعهدانه و بیشتر لذت‌جویانه و جسمانی» که باعث ظهور پدیده‌های جدیدی مثل «ازدواج سفید» شده است به چشم می‌خورد. مطالعه‌ای در مورد الگوهای خانوادگی در ایران نشان می‌دهد که: «در حال حاضر در شهر تهران پنج نوع الگوی روابط خانوادگی وجود دارد که یکی از آنها هم‌پاشی است این با الگوی نهادی خانواده در ایران متفاوت است.» اما پدیده جدید دیگری که در میان زنان دیده شده، «افزایش روش‌های مردانه‌ی عشق‌ورزی در میان زنان مانند «تعدد همزمان معشوق‌ها» است که نه تنها نشان از احساس برابر بودن با مردان دارد، بلکه نشان می‌دهد که «عشق» بیش از ازدواج برای این زنان اهمیت یافته است. نویسنده کتاب «جامعه‌شناسی عشق» گرایش به «تعدد همزمان معشوق‌ها» در میان زنان نسل جدید را «فانتزی حرمسرا» نام‌گذاری کرده است: «فانتزی حرمسرا در مردان پدیده‌ای قدیمی است اما در تلاشی که بسیاری از زنان برای محقق‌ساختن تصویر برابری صرف می‌کنند، تمایل آنان به فانتزی حرمسرا دیده می‌شود... اگرچه ستاره و همسر دومش عشقی از نوع عشق توأمان ایجاد کرده بودند، اما فانتزی حرمسرا تعهد به این رابطه را بسیار ضعیف کرده بود... ستاره و شاید شیدا، سنبل یا شیوا [که همگی 31 تا 38 سال سن دارند] در پی شکل‌دهی به فانتزی خاص خود بودند اما به نظر می‌رسد تمایل به این فانتزی، جنگی در درون زنان ایجاد کرد که زمان و رنج زیادی برای رهایی در آن‌ها رقم زد.» (ص 343) البته چنین رویکردی در میان نسل جدید زنان را می‌توان در تحقیقات دیگری که در مورد موضوعات دیگر انجام شده نیز مشاهده کرد. برای نمونه در تحقیقی که در مورد خشونت جنسی علیه زنان در خانواده است و با 30 زن در ارومیه مصاحبه عمقی انجام گرفته بود، یک زن 31 ساله با تحصیلات کارشناسی ارشد و مدیر مهدکودک، که از خشونت جنسی همسرش شکایت دارد می‌گوید: «عدم رضایت من از زندگی مشترک به واسطه رفتارهای نادرست همسرم بالاخص در زمینه جنسی باعث شده که من هیچ تمایلی به تداوم این زندگی زناشویی نداشته باشم. همین باعث از بین رفتن عشق.» «من نسبت به شوهرم و برقراری با مرد دیگری شده است».



## پرسش‌هایی درباره چرایی این تحولات

در کتاب سهیلا علیرضانژاد به وضوح از تغییر ذهنیت زنان نسبت به عشق صحبت شده و نویسنده کوشیده است تا با استناد به نظریه‌های مختلف جامعه‌شناسی و روانشناسی، این تغییرات را تحلیل کند، بدون آن که به چرایی این تغییرات بپردازد. زیرا هدف این تحقیق، تدوین دلایل و چرایی این تحولات نیست. اما شاید اشاره‌ای کوتاه به چرایی این تحولات و پرسش‌هایی در این رابطه، بی‌مناسبت نباشد.

به نظر می‌رسد عنصر اصلی این تغییر و تحول در عرصه عشق‌ورزی، مدرن‌شدن جامعه ایران و به تبع آن، رشد «فردیت» و در نتیجه، افزایش تمایل به «انتخاب گری» در شیوه‌های عشق‌ورزی است. در تحقیقی که توسط تقی آزاد ارمکی با همکاران‌اش در مصاحبه با 54 دختر و پسر تهرانی که رابطه‌ی پیش از ازدواج را تجربه کرده بودند، صورت گرفته، به این مسئله اشاره می‌شود: «الگوهای روابط جنسی پیش از ازدواج در ایران به حداقل «شش دسته» تفکیک و تکثیر شده است. این الگوها عبارت‌اند از 1. ای؛ 3. روابط دوست‌دختر - دوست‌پسر؛ 4. روابط روابط آزاد (الگوهای روسپی‌گری)؛ 2. روابط صیغه هم‌خانگی؛ 5. روابط ضد عاشقانه (الگوهای فریب)؛ و 6. روابط مبتنی بر عشق سیال. این الگوهای توان در زیر چتر سه گفتمان متفاوت از یک‌دیگر مجزا کرد: «گفتمان پیشامدرن» (روابط گوناگون را می‌دسته‌های اول و دوم)، «گفتمان مدرن» (روابط دسته‌های سوم، چهارم، و پنجم)، و «گفتمان پسامدرن» (روابط دسته ششم).... در این‌میان، گفتمان پیشامدرن، قدمتی به درازای تاریخ دارد که تاکنون به بقای‌های پنهان جامعه‌ی شهری، دو گفتمان مدرن و خود ادامه داده است؛ اما، در کنار آن، امروزه، در لایه‌های‌شان، هر دو محصول فرایند مدرنیته در جامعه‌اند که به‌رغم تفاوت‌پسامدرن نیز سر برآورده ایرانی‌اند». در واقع مدرن‌شدن جامعه سبب شده که روابط جوانان همچون روابط هم‌تایان‌شان در غرب، سیال، کوتاه‌مدت، با تعهد کم‌تر و... باشد. بی‌شک این تغییر ذهنیت و مدرن‌شدن جامعه ما، ناشی از عوامل بسیار است از جمله گسترش تحصیلات، جهانی‌شدن و ارتباطات گسترده‌ی جامعه با جهان از راه‌های مختلف از جمله: گسترش اینترنت، گوشی‌های هوشمند، شبکه‌های اجتماعی و ماهواره‌ها، گسترش سفرهای خارج از کشور (برای نمونه نزدیک به 10 میلیون نفر در سال 1395) و نظایر این‌ها باشد، که جملگی باعث شده سبک‌های زندگی جهانی‌شده و در نتیجه سبک‌های عشق‌ورزی جهانی‌شده در جامعه امروز ما به‌ویژه در یک دهه اخیر گسترش یابد.

اما این تحولات از جمله تحول در عشق‌ورزی، به نظر می‌رسد آن‌طور که در غرب به وقوع پیوست، انفجاری و رادیکال نیست. در واقع اگر در غرب «انقلاب جنسی» به ویژه از سوی زنان جوان، به صورتی رادیکال و در برابر چشم جامعه و به روشی «آزادمنشانه و آرمان‌گرایانه‌تر» اتفاق افتاد، این روند در ایران معاصر حداقل در میان زنان، بیش و کم «منفعت‌طلبانه‌تر» و کمتر رادیکال، بوده، و نیز در برابر چشم جامعه رخ نداده بلکه زیرپوستی به حرکت و رشد خود ادامه داده است. در واقع ازدواج‌های کوتاه‌مدت، افزایش آمار طلاق، گسترش روابط پیش از ازدواج، و... شاخصه‌هایی هستند که ما را متوجه عمق این تحولات می‌کند، ولی لزوماً با جنبشی انفجاری و رادیکال در برابر چشمان جامعه مواجه نیستیم. شاید بتوان یکی از دلایل این تفاوت در شیوه‌ی ظهور روابط جنسی و عاشقانه‌ی مدرن در ایران و غرب را ناشی از امری سیاسی یعنی حضور نوع خاصی از حاکمیت سیاسی (دولت دینی) در جامعه‌مان و گرایش‌اش به «جرم‌انگاری» نسبت به روابط میان زن و مرد در سیاست‌های رسمی دانست. با این حال

می‌توان پرسید در جامعه‌ای با چنین حاکمیتی که رسماً علیه روابط مدرن میان زنان و مردان قد علم کرده، چه‌گونه نه تنها این روابط بلکه کلاً جامعه، چنین مدرن شده است؟ پرسش دیگر این است که وقتی مردان نه تنها، به خاطر وجود قوانین سنتی و عقب‌افتاده، از مواهب مردسالاری سنتی بهره می‌برند (برای نمونه از «تعدد زوجات» و «صیغه» و در نتیجه لاپوشانی رسمی و قانونی «خیانت»شان)، بلکه از مواهب مردسالاری و روابط مدرن نیز منفعت می‌برند (تساوی در مسئولیت خانوادگی و...)، آن وقت زنان در ایران با چه پشتوانه‌ای توانسته‌اند سبک‌های عشق‌ورزی مدرن را جذب کنند؟ ابوتراب طالبی، جامعه‌شناس می‌گوید: «در مطالعه‌ای که انجام دادیم، حدود 120 دختر و پسری که عاشقانه ازدواج کرده بودند و بعدها طلاق گرفته بودند مورد بررسی قرار گرفتند و نتایج نشان می‌داد که... این افراد در زندگی پس از طلاق دچار مشکلات بسیاری بودند؛ به‌خصوص زن‌ها. درحقیقت یک فرصت بازاندیشی برای زنان به‌وجود آمده است... زن‌ها خود را دیگر منفعل نمی‌دانند و براساس دانش و تجربه در روابط جدیدی که پیدا می‌کنند از خود سؤال می‌کنند که چرا اصلاً باید بمانم تا دیگران سراغ من بیایند، خودم وارد رابطه می‌شوم... درحقیقت به نظر من علی‌رغم این‌که زنان فرصتی برای کنش‌گری و عاملیت پیدا کرده‌اند... میزان ریسک این روابط برای زنان عاشق بسیار بیشتر از مردان عاشق است.»

حال با توجه به وجود قوانین نابرابر جنسیتی و ساختارهای نابرابر و غیرمتناسب با آن، که باعث می‌شود زنان بیش از مردان، از این روابط مدرن در عشق‌ورزی آسیب‌پذیرتر شوند، پرسش این است که زنان با کدام منابع حمایتی توانسته‌اند قدم به عرصه‌ی مخاطره‌آمیز سبک‌های مدرن و سیال عشق‌ورزی بگذارند؟ شاید بتوان گفت یکی از دلایلش این است که نسل جدید اگر از پشتوانه‌های اجتماعی و حقوقی و ساختارهای مناسب اقتصادی برخوردار نیست، اما از پشتوانه‌ی خانواده - به ویژه مادران خود - برخوردارست. در واقع به نظر می‌رسد والدین به ویژه مادران، زمینه‌ساز و پشتوانه این تحولات در نسل جدیدند. تحقیقی که بر روی سه نسل خانواده انجام شده نشان می‌دهد: «نسل دوم [نسل میانی] با والدین خود در بسیاری موارد در حوزه‌ی عملی و رفتاری تشابه دارند و مانند آن‌ها عمل می‌کنند، اما در حوزه‌ی نظری، انتقادهای جدی به والدین خود دارند. از همین رو، تفاوت‌های فرزندان خود را می‌پذیرند و به دلیل محدودیت‌هایی که خود داشته‌اند، به آنان حق می‌دهند... اما نسل سوم با والدین خود بیشتر در حوزه‌ی عملی اختلاف دارند؛ چراکه والدین آن‌ها مخالفت فکری زیادی با رویه‌های نوگرایی آن‌ها ندارند و چه بسا خودشان مایل به کاربرد آن‌ها هستند و در ملاحظه و رودربایستی با نسل اول از این کار اجتناب می‌کنند.» برای نمونه تحقیقی دیگر با عنوان «بررسی نقش خانواده در ارتباطات با جنس مخالف قبل از ازدواج در دختران دانشجوی در تهران» نشان می‌دهد که نگرش‌های آزادانه‌ی والدین، مهم‌ترین عامل پیش‌بینی‌کننده‌ی دوستی با جنس مخالف در سطح خانواده‌اند.

از این رو به نظر می‌رسد این والدین به ویژه مادران هستند که گاه با هدف تحقق «آمال‌ها و آرزوهای مدرن سرکوب‌شده‌ی خود» در زندگی فرزندان‌شان، شرایطی را فراهم می‌آورند تا نسل جوان فرصت پیشبرد سبک‌های لذت‌جویانه در عشق‌ورزی داشته باشند. در حقیقت مادرانی که با توجه به وقوع تحولات بزرگ (از جمله انقلاب سال 57، جنگ و...) در جامعه و نقش‌آفرینی در آن، به «آرزوهای مدرن» نزدیک شده بودند ولی در نهایت از سوی ساختار سیاسی و حقوقی، به زندگی سنتی محکوم شده و مورد تبعیض و بی‌مهری واقع شدند، هرچه بیشتر فرزندان و به‌ویژه دختران‌شان را به زندگی لذت‌جویانه و بلندپروازی برای تحقق آرزوهای‌شان ترغیب و هدایت می‌کنند و زمینه آن را نیز فراهم

می‌سازند. در واقع زندگی «سوخته» مادران آن هم در جامعه‌ای که به «فداکاری آنان چه در حوزه خصوصی و چه عمومی» بهایی نداده است، سبب شده که آن‌ها ترجیح‌شان این باشد که حداقل فرزندان‌شان تجربه‌ی تلخ آنان را تکرار نکنند؛ هم از این رو برای فرزندان‌شان، زمینه‌ی کسب تجربه‌های تازه را بسترسازی می‌کنند.

اما این، همه‌ی قضیه نیست. چرا که به‌رغم این پشتوانه‌ی مطمئن خانوادگی و مادرانه، اما حقیقت این است که قدرت و لجاجت ساختارهای نابرابر و فرهنگ پدرسالار، واقعیتی است که نسل جدید زنان نمی‌تواند از آن بگریزد. از این روست که می‌بینیم نسل جدید زنان برای دور زدن این «ساختارهای متصلب و قوانین نابرابر» با بازتولید برخی عناصر سنتی به سبک و سیاقی جدید (مانند مهریه و...) تلاش کرده تا این آسیب‌پذیری‌ها را کاهش دهد. برای نمونه تحقیقی که به منظور «سنج‌شناسی دوستی‌های بین دو جنس» در میان دختران جوان کرمانشاه انجام شده، نشان می‌دهد که دختران جوان در روابط عاشقانه خود: «عشق را همانند کالا و شیء بر اساس منطق حساب‌گرایانه‌ی مادی تجربه می‌کنند». در واقع «لذت‌جویی» به پشتوانه‌ی خانواده، در کنار «حساب‌گری مادی» روش پیچیده‌ای است که بخشی از این نسل برای انقلاب جنسی خود برگزیده است و البته سبب شده که این تحولات، برخلاف همتایش در غرب، آرام و غیررادیکال، به جلو گام بردارد.

در مجموع می‌توان گفت دختران جوان با توجه به تجربه زندگی سوخته‌ی مادران‌شان، نمی‌توانند بسوزند و بسازند تا «خانواده» و «جامعه»‌ای را که برای‌شان ارزشی هم قائل نیست، حفظ کنند. از سوی دیگر مانند همتایان‌شان در کشورهای مدرن امروزی، ساختارهای مناسب این تغییرات را در اختیار نداشته‌اند. از این رو به صرف احساس برابری ذهنی با مردان، نمی‌توانستند به شکلی رادیکال به جنگ ساختارهای نابرابر و سیاست‌های رسمی بروند و جان و زندگی‌شان را یکسره «فدای ذهنیت‌شان» و «برابری آرمانی» کنند. بنابراین آنان می‌کوشند با حمایت مادی و گاه صرفاً معنوی مادران‌شان و نیز با اتخاذ سازوکارهای «حساب‌گرایانه» تر در سبک‌های عشق‌ورزی (از جمله: بازتولید سفت و سخت «مهریه» و دیگر پشتوانه‌های سنتی، ایجاد دوستی‌های متعدد ابزاری به منظور لذت‌جویی و رفع نیازهای «لاکچری»، ایجاد رابطه با مردان مسن‌تر برای خوش‌گذرانی‌های کوتاه‌مدت و یا بلندمدت، و نظایر این‌ها) این تضادها را به نفع پیشبرد خواسته‌های‌شان حل و فصل کنند و این تحولات را به شکلی آرام، کم‌هزینه‌تر و غیررادیکال پیش ببرند.

## سخن آخر

در کتاب «جامعه‌شناسی عشق: تأملی بر تحول روایت زنانه عشق» مانند هر کتاب دیگری، می‌توان ضعف و کاستی‌هایی را پیدا کرد، از جمله تکرار برخی از بحث‌ها در فصل‌های مختلف که نویسنده با حذف این تکرارها می‌توانست کتابی کم‌حجم‌تر و در نتیجه، متنی گیرا و پرکشش ارائه کند. اما با وجود کاستی‌هایی از این دست، کتاب جامعه‌شناسی عشق، در مجموع پژوهشی است خواندنی که می‌تواند مخاطب را با نگاه و ذهنیت حداقل بخشی از زنان در جامعه خودمان نسبت به عشق، آشنا کند. از این رو باید به همت بلند سهیلا علیرضائزاد که طی ده - دوازده سال چنین پژوهشی را با صبوری و پشتکار شکل داده است تبریک گفت و قدردان‌اش بود.

نوشین احمدی خراسانی، فعال حقوق زنان، نویسنده و پژوهشگر حوزه زنان